

کمال در کلام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

ابراهیم سمیحی* / مهدی مطیع** / محمدرضا حاجی اسماعیلی***
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷

چکیده

نگرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) به موضوع کمال، نگرشی خاص است. بیاناتی از حضرت در مورد "کمال" وارد شده است که بعضاً نظیری در دیگر سخنان معصومین (علیهم السلام) ندارد. از جمله این که کمال در دنیا مفقود است، که برای فهم این سخن باید به اقسام دنیا که عبارتند از دنیای ممدوح و مذموم و نیز رابطه بین دنیا و آخرت توجه نماییم. در یک نگرش کلی می‌توان گفت که کمال در عرصه‌های مختلف مورد توجه آن حضرت قرار گرفته است که در قالب نگرش ایجابی و نگرش سلبی قابل تبیین است. اما نگرش ایجابی امیرالمؤمنین به بحث کمال، شامل چندین جهت است. یک جهت، توجه به ارزش ذاتی انسان دارد که همانا عقل و خرد اوست. جهت دیگر وجه ایجابی کمال مربوط به رابطه زبان و قلب است. زبان انسان تابع قلب اوست و اگر آدمی بخواهد شخصیتش را حفظ کند، باید مواظب قلب خویش باشد، چرا که زبان مظهر قلب آدمی است. در نتیجه اگر کسی از لحاظ دل، دلیر و از جهت زبان گویا باشد، هم از جهت قلب در معرفت خدا و حمایت از یاد او موفق است و هم از لحاظ زبان در نشر معارف دینی و تزکیه نفوس و خدمت به جامعه کامیاب.

واژگان کلیدی

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، کمال، عقل، دنیا، قلب.

*. دانشجوی دکترا علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.
ebrahimsamihi@gmail.com

** . دانشیار، دانشکده الهیات و معارف اهل بیت (علیهم السلام)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: نویسنده مسئول.
M.motia@ltr.ui.ac.ir

*** . استاد، دانشکده الهیات و معارف اهل بیت (علیهم السلام)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
m.hajiesmaeili@ltr.ui.ac.ir

۱- مقدمه و طرح مسأله

اصولاً سخن گفتن از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و درباره نگرش آن بزرگوار در مورد موضوعی بحث کردن، کاری بس دشوار است، چرا که حضرت علی (علیه السلام) مجموعه‌ای از کمالات و شگفتی‌هاست که دوست و دشمن را به تعجب واداشته است. به قول ابن ابی‌الحدید معتزلی: «من چه بگویم درباره مردی که حتی دشمنانش به فضائلش معترف شدند و از انکار و کتمان عظمت‌هایش عاجز ماندند!». من چه بگویم درباره شخصیتی که هم دوستانش نام او را مخفی کردند و هم دشمنانش! دوستانش از ترس و خفقان، و دشمنانش از حسادت و با این حال، شخصیت این مرد، شرق و غرب جهان را پرکرده است! « (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۶-۱۷)

از طرف دیگر برای تجزیه و تحلیل موضوع "کمال" در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، باید به چیستی کمال و چرایی ضرورت انصاف انسان به آن اشاره کنیم و ببینیم آیا کمال موضوع کاملاً پذیرفته شده‌ای است که در طول تاریخ بشریت مورد بحث نخبگان و صاحب‌نظران قرار گرفته است؟ و این صاحب‌نظران ضمن پذیرفتن اصل وجود آن در آدمی به تبیین چیستی‌اش پرداخته‌اند که به واسطه وجود اختلاف در مبانی فکری‌شان در این جا هم به اختلاف کشیده شده‌اند؟ یا آن که اصلاً به وجود کمال در انسان اذعان نکرده‌اند و آن را چیزی موهوم پنداشته‌اند؟ بدون شک، بحث کمال، یک ارتباط بنیادین با موضوع انسان و گرایش‌ها او دارد. انسان یکی از مهم‌ترین موضوعات بحث تمام مکاتب و جهان‌بینی‌ها است. در این میان تبیین و تحلیل کمال انسان و راه رسیدن به آن، از حساسیت و اهمیت بیش‌تری برخوردار است، چرا که یکی از خصوصیات بنیادین آدمی، حرکت به سمت رشد و تعالی است. در این جا است که به سادگی وجود "کمال" در انسان برای ما اثبات می‌شود، زیرا آدمی دائماً در حال حرکت به سوی ایده‌آل‌های خویش و تحقق آنهاست. بی‌شک، هر حرکتی دارای هدف و غایتی است و این هدف و غایت است که از آن با عنوان کمال یاد می‌شود و دائماً در برابر انسان قرار دارد. بر این اساس، هر کسی که بخواهد از سعادت انسان بحث کرده و به تبیین چیستی و حقیقت آن بپردازد، به‌ناچار باید توجه خاصی به بحث کمال و ویژگی‌های آن، شیوه انصاف به آن و نیز ویژگی‌های انسان صاحب کمال داشته باشد.

از طرفی دیگر کمال جویی هم از جمله گرایش‌های اصیل و فطری انسان بوده و هر شخصی در نهاد خویش به دنبال رسیدن به کمال و تحصیل آن است. اما علی‌رغم بداهت اصل وجود این گرایش در انسان، مصداق و متعلق آن از جمله بحث‌برانگیزترین مباحث اخلاقی به‌شمار می‌رود. هر یک از مکاتب اخلاقی، بر اساس مبانی خویش تعریفی از انسان کامل را ارائه داده‌اند و در این میان بعضاً دیدگاه‌های متضادی مطرح شده است.

این است که سخن گفتن از بحث کمال، دشوار به نظر می‌رسد، زیرا مفهوم کمال و تعیین مصادیق واقعی آن از دیدگاه مکاتب مختلف فکری و فلسفی، متفاوت است و هریک در این باره به گونه‌ای سخن گفته‌اند، گو آن‌که تمامی اختلافاتی که در مورد تعریف انسان و ویژگی‌های اصلی او وجود داشت دوباره در این بحث خود را نمایان ساخته و به طرح آراء و ایده‌های گوناگونی در زمینه معرفی مفهوم کمال و انسان کامل منجر شده است.

در مکتب تربیتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کمال چه جایگاهی دارد؟ کمال از منظر آن حضرت دنیوی است یا اخروی؟ ارزش ذاتی آن بر اساس چه محورهایی است؟ آیا کمال از منظر حضرت (علیه السلام) دارای مراتب است؟ آیا کمال، اتصاف به فضایل اخلاقی است یا برخوردارگی از علم و معرفت است و یا هر دوی این‌ها؟ برخوردارگی از مواهب دنیوی، در نگرش حضرت، آیا باعث بروز کمالات برای آدمی می‌گردد؟ در بسیاری از علوم، اعم از فلسفه، اخلاق، عرفان، انسان‌شناسی و روان‌شناسی به تناسب اهداف و موضوعات هر علم، جلوه‌هایی از بحث کمال انسان و انسان کامل مطرح شود. این بحث حتی در ادیان زرتشت، یهود و مسیحیت نیز رواج داشته و معرفی انسان کامل و شیوه‌های به کمال رسیدن انسان یکی از اهداف این ادیان به‌شمار می‌آمده است.

هریک از نحله‌های فکری و فلسفی و مکاتب تربیتی، آیین‌ها، ادیان و مذاهب، نظریاتی درخصوص کمال انسان و انسان کامل مطرح نموده‌اند. هم آیین‌های بودا و کنفوسیوس سخن از انسان کامل به‌میان آورده‌اند و هم ادیان مسیحیت و اسلام. هم زرتشت از انسان متعالی به نیکی یاد می‌کند و هم افلاطون و ارسطو، هم نیچه و مارکس به شناخت انسان برتر پرداخته‌اند و هم اهل معرفت در پی یافتن انسان عالی‌مقامی بوده‌اند که از آن با عنوان "پیر" و "مراد" یاد می‌کنند.

اما در مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کمال گستره وسیعی را شامل می‌شود. لذا قبل از شروع بحث، لازم است نگاهی اجمالی به معنای لغوی و اصطلاحی کلمه "کمال" داشته باشیم تا ابتدا یک نگرش جامع در این خصوص داشته باشیم و سپس وارد بحث اصلی بشویم.

۱. کمال

۱-۱. کمال در لغت

«از لحاظ لغوی، کمال به معنای انجام یافتن و تمام شدن است و در اصطلاح آنچه تمامیت شیء به آن است، کمال شیء نامیده می‌شود» (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۱۲: ۷۵۲-۷۵۱). «کلمه‌ی "کمال" از "کمل" مشتق شده است و در لغت به معنای تمام شدن، کامل شدن و اتمام آراستگی صفات است»



(عمید، ۱۳۸۹ش: ۸۵۱). «کمال تمامیت شیء در ذات و تمام، تمامیت در صفات است» (احمد نوری، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۱۰۳). در لسان‌العرب کمال به معنای تمام آمده است: «الکمال: التمام» (ابن منظور، ۱۳۷۵ق، ج ۱۱: ۵۹۸).

در قاموس قرآن آمده است که «کمال و کمول به معنی تمام است، می شود گفت: کمال وضعی است بالاتر از تمام، مثلاً تمام انسان آن است که اعضایش ناقص نباشد و کمال انسان آن است که بعضی از اوصاف حمیده را هم داشته باشد، مانند علم و شجاعت» (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۶: ۱۴۷). از این رو می توان گفت که «کمال، صفتی وجودی است که یک موجود به آن متّصف می شود» (مصباح یزدی، ۱۳۹۶ش: ۱۳) و «زمانی که شیئی در جهت عمودی بالارود، می گویند کمال یافت. مثلاً وقتی می گویند عقل فلان کس کامل شد یعنی عقلش یک درجه بالاتر آمده است» (مطهری، ۱۳۸۵ش: ۱۶).

۱-۲. کمال در اصطلاح

اما از حیث اصطلاح، کمال را می توان به این معنی دانست که در ساختمان وجودی انسان، استعدادی شگرف نهفته است که انسان می تواند آن را شکوفا سازد. اهل توحید معتقدند این بعد از وجود آدمی نشأت گرفته از وجودی بی نهایت است و انسان با گام برداشتن به سوی آن، می تواند به کمال برسد.

از «کمال» در دیدگاه‌های گوناگون، تعریف‌های متفاوتی ارائه شده است؛ برخی معتقدند: کمال انسان در برخوردارگی از هر چه بیشتر از لذایذ مادی است. عده‌ای کمال انسان را در برخوردارگی جامعه از مواهب طبیعی می دانند. بعضی هم اعتقاد دارند: کمال انسان در برخوردارگی انسان از معنویت و روحانیت است که از طریق ریاضت و مبارزه با هوای نفس و دوری از لذت‌های مادی حاصل می شود. گروهی دیگر کمال انسان را در رشد عقلانی می دانند که از راه علم و فلسفه حاصل می شود. سرانجام برخی کمال انسان را در رشد فکری و اخلاقی می شمارند که از راه تحصیل علوم و ملکات فاضله به دست می آید (شجاعی، ۱۳۸۵ش: ۱۳۴).

اگر بخواهیم برای کمال یک تعریف کلی بیان کنیم، هم شامل انسان خواهد شد و هم سایر موجودات. به طور کلی می توان گفت که «کمال یعنی از قوه به فعل رسیدن، این تعریفی است که فلاسفه برای کمال ارائه داده اند» (نصری، ۱۳۷۸ش: ۱۰۰). یعنی استعدادهای خاصی که دستگاه آفرینش در موجود به ودیعه گذاشته، به فعلیت برسد و در این مسیر، انحرافی رخ ندهد.

۲. کمال انسان از منظر اسلام

مکتب روح‌پرور اسلام نیز با نظر به اهمیت معرفی شاخصه‌های یک انسان مطلوب در نیل دادن افراد به سمت فضائل اخلاقی، با معرفی افرادی به‌عنوان نمونه‌های عینی انسان کامل و اسوه‌های عملی اخلاق، معیارها و شاخصه‌های یک انسان برتر را در اختیار پیروان خویش قرار داده است.

۲-۱. کمال انسان از دیدگاه قرآن

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرُوجِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً»

و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را بر مرکب‌های دریایی و زمینی سوار کردیم و از هر غذای پاکیزه به آنها روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم و چه برتری دادنی» (قرآن کریم ۱۷: ۷۰).

برخی از مفسرین می‌گویند: در این آیه، کمال مطرح شده برای انسان هم کرامت است، هم فضیلت (کَرَّمْنَا، فَضَّلْنَا). شاید تفاوت این دو، عبارت باشد از:

الف- کرامت، امتیازی است که در دیگران نیست، اما فضیلت، امتیازی است که در دیگران نیز هست.

ب- کرامت، اشاره به نعمت‌های خدادادی در وجود انسان است، بدون تلاش. ولی فضیلت، اشاره به نعمت‌هایی است که با تلاش خود انسان همراه با توفیق الهی به‌دست آمده است.

ج- کرامت، مربوط به نعمت‌های مادی است، ولی فضیلت، مربوط به نعمت‌های معنوی است. «سفر یکی از لوازم زندگی بشر، برای رفع نیازها و کسب تجربه‌هاست، که خداوند اسباب آن را در خشکی و دریا، در اختیار بشر قرار داده و آن را به‌عنوان یکی از نعمت‌های خود برشمرده است» (قرآنی، ۱۳۸۷ ش، ج ۵: ۹۴).

۲-۲. نگرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مسأله کمال

نگرش خاص وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مسأله کمال، اولاً سلبی است و ثانیاً ایجابی.

۲-۲-۱. نگرش سلبی

در نگرش سلبی حضرت، وجود کمال در این دنیا منتفی است: «الْكَمَالُ فِي الدُّنْيَا مَفْقُودٌ: کمال در دنیا نیست» (لیثی، ۱۳۷۶ ش، ج ۱: ۱۷). یک نگرش ظاهر مسلکانه و قشری گرایانه به این کلام این



است که دنیا را برای دنیا طلبان گذاشته و خود به سراغ آخرت برویم، درست همان کاری که برخی قشری مذهبیان در صدر اسلام از خود نشان دادند.

۱-۲-۲. دنیا در روایات

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا فَعَلَ عُمَرُ بْنُ مُسَلِّمٍ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَقْبَلَ عَلِيَّ الْعِبَادَةَ وَتَرَكَ التَّجَارَةَ فَقَالَ وَمَجْهَدٌ مَا عَلِمَ أَنْ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ إِنْ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا نَزَلَتْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ أَعْلَقُوا الْأَبْوَابَ وَأَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ وَقَالُوا قَدْ كَفِينَا بَلَّغَ ذَلِكَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ مَا حَمَلَكُمْ عَلَى مَا صَنَعْتُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله تُكْفَلُ لَنَا بَارِزًا فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ فَقَالَ إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ»:

علی بن عبدالعزیز گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: عمرین مسلم چه کار کرد؟ عرض کردم: فدایت شوم! به عبادت روی آورد و تجارت را رها کرد. فرمود: وای بر او! مگر نمی داند که ترک کننده‌ی طلب (های دنیوی)، دعایش مستجاب نمی شود؟! هنگامی که این آیه نازل شد: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (قرآن کریم ۶۵: ۲-۳). گروهی از یاران رسول خدا صلى الله عليه وآله درها را بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: [خداوند] ما را کفایت کننده است. خبر آنان به پیامبر صلى الله عليه وآله و دنبال آن‌ها فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را بر این کار واداشت؟ عرض کردند: ای رسول خدا صلى الله عليه وآله رزق و روزی ما تأمین خواهد شد، پس به عبادت روی آوردیم (چون به تقوا روی آوردیم و دنیا را رها کردیم). آن حضرت فرمود: هرکس این کار را انجام دهد، دعایش مستجاب نخواهد شد؛ روزی را بجوید (در این دنیا) و به طلب کردن اهمیت دهید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۷۸۴).

یا خود امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل کسی که دنیا را مذمت می کرد، فرمودند:

«إِيهَا الدُّنْيَا الْمُعْتَرِضُ غُرُوبَهَا [الْمُخْدَعُ] الْمَخْدُوعُ بِأَبْطِيلِهَا، أَتَفْتِنُ تَعْتَرِيهَا [بِالدُّنْيَا] تَذْمُهُمْ؟ أَنْتِ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَيْتِ أُمَّ مَتَى غَوَيْتِ؟ أَمْ مَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى أَمْ بِمَصَاحِعِ أُمَّهَاتِكَ نَحْتِ التَّرَى؟ كَرَعَلَّتْ بِكَفْمِيكَ وَكَرَمَرَّضَتْ بِيَدِيكَ؟ تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ وَتُسْتَوْصَفُ لَهُمُ الْأَطِبَاءَ غَدَاةً، لَا يَغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ وَلَا يَجِدِي عَلَيْهِمْ بَكَاؤُكَ، لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ وَلَمْ تُشْعَفْ فِيهِ بِطَلَبَتِكَ، وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بَقْوَتَكَ وَقَدْ مَثَلْتَ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ وَمِضْرَعَهُ مِضْرَعَكَ. إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَ فِيهَا وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَدَارُ غِيٍّ لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَدَارُ

مَوْعِظَةٌ لِمَنِ انْتَعَزَ بِهَا؛ مَسْجِدًا أَحْبَبَ اللَّهُ وَمُصَلًى مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَمَهْبِطٌ وَحَى اللَّهُ وَمَجْرًا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ؛
 اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ؛ فَمَنْ ذَا بَدْنُهَا وَقَدْ آذَنْتَ بَيْنَيْهَا وَنَادَتْ بِرِاقِهَا وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَ
 أَهْلِهَا، فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِلَايَتِهَا الْبُلَاءَ وَشَوَقَهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ، رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ وَابْتَكْرَثَ بِجَعْبَةٍ
 تَرْغِيبًا وَتَرْهِيبًا وَتَحْوَيفًا وَتَحْذِيرًا؛ فَذَمَّهَا رَجَالُ عِدَاةِ النَّدَامَةِ وَحَمِدَهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ذَكَرَهُمُ
 الدُّنْيَا أَفْذَكَرُوا أَفْتَذَكَرُوا وَحَدَّثَهُمْ فَصَدَّقُوا وَوَعظَهُمْ فَأَنْعَزُوا»

ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی و حال آنکه فریفته نیرنگهای او هستی و به دروغهایش
 دلباخته ای. آیا هم فریفته دنیا هستی و هم نکوهشش می کنی. آیا تو او را گناهکار می شماری
 یا او تو را گناهکار می شمارد؟ این دنیا از کی عقل از سرت ربود و سرگردانت نمود؟ از کی
 فریبت داد؟ آیا به جایی که پدران به خواب مرگ رفته اند و پوسیده اند تو را فریفته یا به آنجا که
 مادرانت در خاک سرد غنوده اند؟ چه بیمارانی را، با دستهای تیمار داشتی و چه دردمندانی را
 پرستاری کردی. برایشان شفا طلبیدی و از پزشکان، اوصاف بیماریشان را پرسیدی. نه داروی
 تویی نیازشان کرد، نه گریه هایت سودشان بخشید. نه ترس تو فایده ای در برداشت، نه به
 خواست خود رسیدی و نه به نیروی خویش، بیماری از آنان دور ساختی. دنیا، برای تو از او
 نمونه ای ساخت که مرگ او، مرگ تو را ماند. دنیا برای کسی که گفتارش را راست انگارد،
 سرای راستی است و برای کسی که حقیقت آن را دریابد، سرای عافیت است و برای کسی که
 از آن برای آخرتش توشه بگیری، سرای توانگری است و برای کسی که از آن پند بپذیرد، سرای
 اندرز و موعظه است. دنیا نمازگاه دوستان خداست، مصالای ملائکه خداست. محل نزول
 وحی خداست، بازارگاه دوستان خداست که در آن کسب رحمت کنند و سودشان بهشت
 است. پس چه کسی دنیا را نکوهش می کند، در حالی که، دنیا خود ندای فراق در داده و خود
 و اهل خود را به نیستی هشدار داده. محنت و بلایی را که خود بدان گرفتار است، نمونه
 محنتها و بلاهای آخرت گردانید و به شادمانی خود آنان را به شادمانی آخرت راه نمود. شب با
 تندرستی گذشت و بامدادان در سختی فراز آمد. هم ترغیب کند و هم بترساند، هم بیم دهد و
 هم هشدار. پس، فردا که روز پشیمانی است، گروهی نکوهشش کنند و جمعی در قیامت
 بستایندش. زیرا دنیا به یادشان آورد و آنان نیز به یاد آورند، با آنان سخن گفت، سخنش را
 راست شمردند. اندرزشان داد اندرزش را پذیرا آمدند (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ۴۹۲).

با توجه به این دو نقل روایی از معصوم (علیه السلام) و شواهد و ادله فراوان دیگر، منظور حضرت (علیه السلام) از
 این که کمال در دنیا نیست، ترک دنیا و اهتمام صرف به عبادت نیست که اگر چنین بود در مدت بیست و
 پنج سال خانه نشینی، آن حضرت فقط به عبادت می پرداخت و کاری به دنیا نداشت در حالی که براساس

نقل صحیح آن بزرگوار قنوات متعددی حفر کرد و مزارع زیادی را آباد ساخت.

پس منظور از این که می‌فرماید «کمال در این دنیا یافت نمی‌شود» چیست؟ در نظام اخلاقی حضرت علی (علیه السلام) غایت نهایی، «آخرت» است. هدف تمام اندیشه‌ها و افعال امام کسب سعادت اخروی و نزدیکی به خداست. او در این زمینه ذره‌ای کوتاه نمی‌آید و غایت اخروی افعال خود را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌دارد. در عرصه سیاسی نیز، اخلاق و سیاست امیرالمؤمنین (علیه السلام) اخلاق و سیاستی آخرت‌گراست و به همین دلیل در گستره اخلاق، امام هیچ‌گونه مصالحه‌ای را نمی‌پذیرد.

امام دنیا را تنها گذرگاه می‌داند؛ گذرگاهی که بیش از موقعیتش بدان پرداختن، موجب خسران است. در نهج البلاغه خطبه صدوسی و دوم آمده است:

«فَمَنْ أَسْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ، بَرَزَ مَهْلَهُ وَفَازَ عَمَلَهُ؛ فَاهْتَبَلُوا هَبْلَهَا وَاعْمَلُوا الْجَنَّةَ عَمَلَهَا؛ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمَرْ تُخْلَقُ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازًا، لِتَرْوُدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ، فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَقَرُّوا الظُّهُورَ لِلزَّيَالِ»

هر کس تقوا را شعاع قلب خود سازد، در اعمال خیر بر دیگران پیشی گیرد و کارش موجب رستگاریش گردد. خیری را که از پرهیزگاری حاصل می‌کنید غنیمت شمارید و برای رسیدن به بهشت کاری در خور آن کنید. زیرا دنیا را نیافریده‌اند که سرای جاویدان شما باشد، بلکه گذرگاهی است و باید از آن توشه بگیرید، برای سرایی که در آن قرار خواهید گرفت. پس برای سفر بشتابید و مرکبان را حاضر آورید که زمان جدایی در رسیده است (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ۱۹۰).

براین اساس، در نگرش حضرت، هر عملی که دنیا و اهداف و منافع دنیوی را بر آخرت و سعادت اخروی انسان ترجیح دهد، مردود است. هیچ هدف عالی دنیوی انسان را مجاز نمی‌کنند که به آنچه موجب کیفر اخروی است، نزدیک گردد. این دیدگاه در نگاه امام به «سعادت» پیوند دارد که عنصر اصلی نگرش ایشان به کلیه افعال آدمی در این دنیا است، چه عبادی باشد یا سیاسی، فردی باشد یا جمعی. در نتیجه هر عملی که به سعادت اخروی انسان منجر شود، پسندیده و هر عملی که به زیان اخروی اش انجامد، ناپسند است. این مسأله در تمام حوزه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و فردی انسان حاکم است. پس نمی‌توان در سیاست براساس مشی غیر اخلاقی عمل کرد؛ زیرا موجب کیفر اخروی می‌شود. پس این که حضرت می‌فرماید: *الْكَامِلُ فِي الدُّنْيَا مَفْقُودٌ*، به چه دلیلی است؟ اگر به نگرش حضرت نظری بیافکنیم، می‌بینیم دلیل آن روشن است، در تفکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا ناپایدار و زودگذر است و هر چه انسان

کسب کرده باشد، در صورتی که فقط دنیوی باشد با مردن انسان تمام می‌شود و این درحالی است که حیات انسان ابدی است و با رفتن او از این دنیا تمام نمی‌شود، پس باید دنبال چیزی باشد که صرفاً مربوط به دنیای فانی نباشد و انسان با کسب آن یا اتصاف به آن بتواند سعادت اخروی خویش را هم رقم زند. این است معنای فرمایش حضرت که می‌فرماید: کمال در دنیا مفقود است، یعنی کمال حقیقی باید همیشگی و جاودانه باشد و تنها دنیای آدمی را دربرنگیرد.

البته تأکید بر این مسأله، به معنای بی توجهی به دنیا در اندیشه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست. از دید حضرت، غایت زندگی، سعادت اخروی است و اعمال دنیوی تا جایی ارزشمندند که بتوانند انسان را بدین هدف رهنمون شوند و چنانکه بین منافع دنیوی و غایت اصلی، تعارض ایجاد شود، بی تردید قرب الهی بر منافع دنیوی ترجیح دارد. همین برداشت موجب شده است که در نهج البلاغه مطالبی با ظاهری متعارض، درباره دنیا به چشم بخورد. درواقع، غفلت از این نوع نگاه امام به دنیا و آخرت سبب متعارض دیدن سخنان ایشان می‌شود. محوریت دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) درباره دنیا در این عبارت نهفته است: «این دنیا جایگاه صدق و واقع‌یابی است برای کسی که واقعیت آن را دریابد».

ولی در جای دیگر هم می‌فرماید:

«أَتَاكِبُ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا، وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا، وَنَاطِرُهَا بِعَيْنِهَا»

من این دنیا را از نظر افکنده‌ام و با آن چنان که درخور است به سر می‌برم و با دیده‌ای که سزاوار است بدان می‌نگرم (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ۱۸۶).

به هر حال آنچه می‌توان از نهج البلاغه استنباط کرد، این است که منظور امام کم ارزش جلوه دادن دنیا نیست. بلکه هدف آن بزرگوار تنظیم رابطه انسان با دنیا است. در این رابطه، «آخرت» غایت است و «دنیا» وسیله، و این وسیله تا زمانی که در خدمت غایت نهایی باشد، بسیار ارزشمند است، به گونه‌ای که حضرت آن را دار صدق می‌خواند. بدین سبب می‌فرماید: «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرْتَهُ، وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أُعْمَتْهُ»: هر که به چشم عبرت در آن نگرد، دیده بصیرتش روشن گردد و هر که به دیده تمنا در آن ببیند، دیدگانش را کور گرداند (همان: ۱۰۶).

در جایی دیگر می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ازْهَدُوا فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ عَيْشَهَا قَصِيرٌ وَخَيْرُهَا سِيرٌ وَإِنَّهَا لِدَارُ شُحُوصٍ وَمَحَلَّةُ تَنْعِيسٍ وَإِنَّهَا لَتُدْنِي الْأَجَالَ وَتَقْطَعُ الْأَمَالَ أَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّقَةُ لِلْعَيُونِ وَالْمَجَامِعَةُ الْحَرُونَ وَالْمَانِيَةُ الْمُخَنُونَ

ای مردم در دنیا زهد را پیشه سازید زیرا عیش آن کوتاه و خوبیش کم و سرای بیرون رفتن و



جایگاه ناخوشی و اندوه است که اجلها را نزدیک و آرزوها را از بین ببرد، هم اوست که دیده‌ها را (برای گریستن) بهم می‌فشارد. و سرکشی خیانت‌کننده است (آمدی، ۱۳۸۱ ش: ۸۷۹).

۲-۲-۱-۲. دنیای مذموم و دنیای ممدوح

در واقع می‌توان به این نتیجه رسید که دنیا فی نفسه، نه مذموم است و نه ممدوح. نوع نگاه و عمل انسان‌هاست که دنیا را مذموم یا ممدوح می‌کند. علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید: «بدان آنچه از مجموع آیات و اخبار ظاهر می‌شود به حسب فهم ما این است که دنیای مذمومه مرکب است از یک اموری که انسان را بازدارد از طاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت. پس دنیا و آخرت با هم متقابلند هر چه باعث رضای خدای سبحان و قرب او شود از آخرت است اگر چه به حسب ظاهر از دنیا باشد مثل تجارت و زراعت و صناعاتی که مقصود از آنها معیشت عیال باشد برای اطاعت امر خدا و صرف کردن آنها در مصارف خیریه و اعانت کردن بر محتاجان و صدقات و بازایستادن از سوال از مردم و غیر آن و اینها همه از آخرت است، گرچه مردم آن را از دنیا دانند و ریاضات مبتدعه و اعمال رایبه گرچه با تزهّد و انواع مشقت باشد از دنیاست زیرا که باعث دوری از خدا شود و قرب به سوی او نیابد مثل اعمال کفار و مخالفان» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۰: ۶۳)

امام خمینی رحمته الله در این خصوص می‌فرماید: «و باید دانست که دنیای مذموم در لسان اولیا همان علاقه و حب و توجه به آن است؛ و الا اصل عالم مُلک و مشهدِ شهادت- که یکی از مشاهد جمال جمیل حق است و مهد تربیت اولیا و عرفا و علمای بالله است، و دارالتکمیل نفوس قدسیه بشریه و مزرع آخرت است- از اعز مشاهد و منازل است نزد اولیا و اهل معرفت. چه بسا باشد که کسی حظی از دنیای خارجی نداشته باشد، و به واسطه حب و تعلق قلبش به آن، از اهل دنیا باشد و ناسی حق و آخرت باشد؛ و دیگری که دارای ملک و سلطنت و جاه و مال است، چون سلیمان بن داود علیه السلام اهل دنیا نباشد و رجل الهی و انسان لاهوتی باشد؛ و معلوم است که در اقبال دنیا و حصول آن، علاقه به آن مدخلیت ندارد؛ چه بسا علاقه‌مندان دست تهی که از دنیا جز فساد و نکبت آن را ندارند، و بی‌علاقه‌های دارای ملک و حشمت که جمع بین دنیا و آخرت نمودند و به سعادت دارین رسیدند؛ و اشاره به این نکته در احادیث شریفه شده، مثل قول السجاد علیه السلام: الدُّنْيَا دُنْيَاءُ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ. و گاهی از خود دنیا تکذیب بلیغ شده به اعتبار تعلق به آن، یا برای صرف علاقه از آن؛ و ذکر اخبار متعلقه به این باب و جمع آن و بیان اعتبار عقلی در آن، از وظیفه این مختصر خارج است» (امام خمینی، ۱۳۶۰ ش: ۳۱)

و نیز فرمود: «پس معلوم شد از برای انسان دو دنیاست: یکی ممدوح و یکی مذموم. آنچه ممدوح

است، حصول در این نشئه که دارالتربیه و دارالتحصیل و محل تجارت مقامات و اکتساب کمالات و تهیه زندگانی سعادت‌مند ابدی است که بدون ورود در اینجا امکان پذیر نیست... عالم ملک، که مظهر جمال و جلال است و حضرت شهادت مطلقه است، به یک معنی مذمتی ندارد، و آنچه مذموم است دنیای خود انسان است، به معنی وجهه قلب به طبیعت و دلبستگی و محبت آن است که آن منشأ تمام مفسد و خطاهای قلبی و قالبی است. پس، تعلق قلب و محبت دنیا عبارت از دنیای مذموم است، و هر چه دلبستگی به آن زیادتر باشد، حجاب بین انسان و دار کرامت او و پرده ما بین قلب و حق بیشتر و غلیظ تر شود. و آنچه در بعضی از احادیث شریفه است که از برای خدا هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت، حجابهای ظلمانی تواند همین تعلقات قلبیه باشد به دنیا. و هر قدر تعلقات بیشتر باشد، حجابها زیادتر است. و هر چه تعلق شدیدتر باشد، حجاب غلیظ تر و خرق آن مشکلتر است» (امام خمینی، ۱۳۷۱ش: ۱۲۱)

برخی دیگر می‌گویند: «آنچه از نظر اسلام مذموم و مطرود است علاقه به دنیا است. این سخن هم درست است و هم نادرست. اگر مقصود از علاقه، صرف ارتباط عاطفی است نمی‌تواند سخن درستی باشد، چون انسان در نظام کلی خلقت همواره با یک سلسله علائق و عواطف و تمایلات آفریده می‌شود و این تمایلات جزء سرشت او است. او خودش اینها را کسب نکرده است و به‌علاوه این علائق زائد و بی‌جا نیست. همانطوری که در بدن انسان هیچ عضو زائدی وجود ندارد حتی یک موین‌رگ اضافی در کار نیست هیچ عاطفه و علاقه طبیعی زائدی هم وجود ندارد. تمام تمایلات و عواطف سرشتی بشر متوجه هدفها و غایاتی حکیمانه است.

قرآن کریم این عواطف را به‌عنوان آیات و نشانه‌هایی از تدبیر الهی و حکمت‌های ربوبی یاد می‌کند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

از جمله نشانه‌های حق این است که از جنس خود شما همسرانی برای شما آفریده است که

در کنار آنها آرامش بیابید و میان شما و آنها الفت و مهربانی قرار داد» (قرآن کریم ۳۰: ۲۱)

این عواطف و علائق آسمانی یک سلسله کانالهای ارتباطی میان انسان و جهان است، بدون اینها

انسان نمی‌تواند راه تکامل خویش را بییماید. پس جهان‌بینی اسلامی همانطوری که به ما اجازه نمی‌دهد

جهان را محکوم و مطرود و مذموم بشماریم اجازه نمی‌دهد علائق طبیعی و کانالهای ارتباطی انسان و

جهان را نیز زائد و بی‌مصرف و قطع شدنی بدانیم، این علائق و عواطف جزئی از نظام عمومی آفرینش

است. انبیاء و اولیاء حق از این عواطف در حد اعلاء برخوردار بودند. حقیقت این است که منظور از علاقه

به دنیا تمایلات طبیعی و فطری نیست، مقصود از علاقه و تعلق در اسارت آنها بودن است که منجر به بسته بودن به امور مادی و دنیوی و و بازایستادن از حرکت و پرواز می‌شود و سکون است و نیستی است. این چنین حالتی است که دنیاپرستی نام دارد و دین مقدس اسلام سخت با آن مبارزه می‌کند و این است آن چیزی که بر ضد نظام تکاملی آفرینش است و مبارزه با آن همگامی با سنت تکاملی آفرینش است» (مطهری، ۱۳۷۲ش: ۲۶۵-۲۶۴).

۲-۲-۲. نگرش ایجابی

نگرش ایجابی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بحث کمال، شامل چندین جهت است.

۲-۲-۲-۱. عقل و خرد

یک جهت از نگرش ایجابی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، توجه به ارزش ذاتی انسان دارد که همانا عقل و خرد است و در این باره دو روایت از حضرت نقل شده است. در یک روایت می‌فرماید:

كَمَالُ الرَّءِ عَقْلُهُ، وَ قِيَمَتُهُ فَضْلُهُ

کمال آدمی خرد او و بهایش به ارزش او باشد (آمدی، ۱۳۸۱ش: ۵۸۹).

و در جای دیگری می‌فرماید:

بِالْعَقْلِ كَمَالُ النَّفْسِ، بِالْمُجَاهَدَةِ صِلَاحُ النَّفْسِ

با خرد است که نفس به کمال می‌رسد، با جهاد [نفس] است که نفس ساخته می‌شود « (آمدی، ۱۳۸۱ش: ۳۵۰).

پرسشی مهم که ذکر آن ضروری است این است که چرا در نگرش حضرت، کمال آدمی مترادف با

عقل تبیین شده است؟ مگر عقل چه جایگاهی در زندگی انسان و همچنین حیات پس از مرگ او دارد؟

اگر متون دینی را اعم از قرآن و روایات مورد بررسی قرار دهیم، متوجه عظمت عقل و خرد انسان خواهیم شد. عقل در مبانی اندیشه اسلامی جایگاهی بس رفیع دارد، به گونه‌ای که از آن به‌عنوان حجت باطنی در مقابل حجت ظاهری و انبیاء یاد شده است.

در اصول اعتقادات، عقل تنها منبع برای اثبات آموزه‌های کلی و زیربنایی اعتقادی و کلامی است و استفاده از غیر آن، کارگشا نبوده، بلکه در مواردی دور و باطل است. در فروع احکام نیز، عقل به‌عنوان یکی از ادله چهارگانه استنباط در مذهب شیعه شناخته می‌شود.

قرآن کریم به‌عنوان منشور اساسی مسلمانان در بسیاری از موارد انسان‌ها را به اندیشه و تعقل فراخوانده است و از عدم استفاده از آن مذمت کرده است. هر چند کلمه ی "عقل" در قرآن کریم به‌کار

نرفته است، ولی صیغه های صرفی مختلفی از این ماده در قرآن به چشم می خورد. در قرآن کریم، آیات فراوانی درباره عقل و خرد و توجه به اندیشیدن آمده است.^۱ خداوند متعال به فرد صاحب عقل و فهم مزده داده و فرموده است:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ
پس بندگان مرا بشارت بده. همانهایی که به سخنان گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان هدایت کرده و هم اینانند خردمندان» (قرآن کریم ۳۹: ۱۷-۱۸).

خداوند از راه عقل، هر حجتی را بر مردم تمام کرده و از راه برهان به خداوندی خود رهنمودشان ساخته و به ربوبیت خود دلالتشان داده و فرموده است:

وَالْحُكْمَ إِلَهُ وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و خدای شما خدایی است یگانه. خدایی جز او نیست. بخشاینده است و مهربان. همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز و ... نشانه هایی است برای مردمی که عقل و خرد را به کار برند» (قرآن کریم ۲: ۱۶۳ - ۱۶۴).

خداوند اینها را دلیلی بر شناسایی خود قرار داده که بی گمان آنها را مدبری است، و فرموده:

وَسَحَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَحَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِيَّانَا فِي ذَلِكَ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام کرد، و ستارگان به فرمان او رام شده است. همانا در آن نشانه هاست برای مردمی که خرد را به کار می بندند» (قرآن کریم ۱۶: ۱۲).

سپس خداوند متعال خردمندان را اندرز داده و به آخرت تشویق کرده و فرموده است:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَمُحْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و زندگی این جهان بیش از سرگرمی و بازیچه نیست، و هر آینه سرای پسین (عالم آخرت) برای آنان که پرهیزکاری کنند، بهتر است. آیا خرد را کار نمی بندید؟» (قرآن کریم ۶: ۳۲).

خداوند، دانش را در کسب و تقویت عقل ورزی، اثرگذار دانسته و در این باره فرموده است:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

و این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانایان آن را در نمی یابند» (قرآن کریم ۲۹: ۴۳).

۱. (روم: ۲۴، قصص: ۶۰، زخرف: ۲-۳ و ...)

خداوند در قرآن کریم، از آنان که عقل خویش را به کار نمی‌گیرند، با عنوان بدترین جنندگان یاد کرده است.^۱ خداوند، تنها عاقلان را حکمت‌شناس می‌داند و فقط از آنها با عنوان کسانی یاد می‌کند که از جایگاه والای حکمت باخبرند.^۲

اما عقل چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تعریف عقل، آن را بزرگ‌ترین ابزار برای طرد جهالت می‌داند و می‌فرماید:

إِنَّ الْعَقْلَ عَقْلٌ مِنَ الْجَهْلِ وَالنَّفْسَ مِثْلُ أَحْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عَقْلٌ مِنَ الْجَهْلِ
همانا عقل بستن پای جهل است و نفس اماره مثل فرومایه‌ترین جنندگان است. پس اگر پای بند نداشته باشد، متحیر و سرگردان می‌گردد. پس عقل پای‌بند جهل است (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۵).

بنابراین عقل فقط صرف یک قوه ادراک نیست بلکه عقل انسان، قائم به علمی است که از جانب خدا دریافت شده و به اتکای این علم، توانایی ادراک، فهم و تشخیص حق از باطل و صواب از ناصواب را پیدا کرده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْعَقْلَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ؛ مِنَ الْعِلْمِ، وَالْقُدْرَةِ، وَالتَّوَرِّ، وَالمَشِيئَةِ بِالأَمْرِ، فُجَعَلَهُ قَائِمًا بِالْعِلْمِ، دَائِمًا فِي الْمَلَكُوتِ

خدای تعالی عقل را از چهار چیز آفریده؛ از دانایی، توانایی، روشنایی و مشیت به امر. پس، آن را به دانایی پایدار و در ملکوت، پاینده ساخت» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۹۸).

علم و معرفتی که توأم با نورانیت باشد، درک و قدرت تشخیص، و اراده و اختیار را هم با خود خواهد داشت. مجموعه این‌ها می‌شود عقل و این عقل منشأ حفظ انسان از خطا و انحراف و سبب عصمت در معصومین و سبب اطاعت و بندگی است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ، إِيَّاكَ أَمْرًا وَإِيَّاكَ أَنْهَى، وَإِيَّاكَ أَيْبُ وَإِيَّاكَ أَعْقَبُ

«چون خداوند عقل را آفرید به او فرمود: رو کن و او رو کرد؛ سپس فرمود بازگرد و او بازگشت. [امتحان عبودیت و اطاعت] آن‌گاه فرمود: به عزت و جلالم سوگند که من آفریده‌ای

۱. انفال: ۲۲

۲. بقره: ۲۶۹



نیکوتر از تو (و در نقلی دیگر محبوب‌تر و عزیزتر و در نقلی دیگر عظیم‌تر از تو) نیافریده‌ام. تو را فرمان می‌دهم و تو را نهی می‌کنم (مخاطب امر و نهی من تو هستی) تو را پاداش می‌دهم و تو را به کیفر می‌رسانم» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۶).

بنابراین چیزی که خود، وسیله حفظ انسان از خطاست، چگونه می‌تواند خطاکار و خطاپذیر باشد!؟ به خلاف آن چه که در لسان عرف، عقل در تقابل با جنون قرار گرفته، در لسان روایات، عقل از جنس علم و در مقابل جهل است. نظیر روایت جنود عقل و جهل (الکافی، کتاب العقل و الجهل) یا این فرمایش امام رضا (علیه السلام) که می‌فرمایند:

«صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ: دوست هر آدمی، عقل اوست و دشمن او جهلش» (همان: ۱۱).

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

«الْعِلْمُ نُورٌ يَصْدُقُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»

علم نوری است که خداوند آن را در قلب کسی که بخواهد می‌اندازد (منسوب به امام صادق (علیه السلام)، ۱۴۰۰ق: ۱۶).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند:

«الْعَقْلُ نُورٌ خَلَقَهُ اللَّهُ لِلْإِنْسَانِ، وَجَعَلَهُ يَضِيءُ عَلَى الْقَلْبِ؛ لِيَعْرِفَ بِهِ بَيْنَ الْمَشَاهِدَاتِ مِنَ الْمَعْيَاتِ»
عقل نوری است که خداوند برای انسان آفرید و آن را روشن‌گر دل قرار داد، تا به وسیله آن تفاوت میان دیدنیها و نادیدنیها را بشناسد (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۴۸)
و در کلامی دیگر می‌فرمایند:

«الْعَقْلُ نُورٌ فِي الْقَلْبِ يَفْرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»

عقل نوری در قلب است که به وسیله آن بین حق و باطل فرق گذاشته شود (دیلمی، ۱۳۷۱ش، ج ۱: ۱۹۸).

۲-۲-۲. علم به نقصان و فقر خویش

وجه دیگر از نگرش ایجابی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به موضوع کمال عبارت است از ناقص شمردن خویشتن و کامل ندانستن نفس است:

«مِنْ كَمَالِ الْإِنْسَانِ وَوُفُورِ فَضْلِهِ اسْتِشْعَارُهُ بِنَفْسِهِ النُّقْصَانَ»

یعنی آگاهی انسان از ناقص بودنش، نشانه کمال و فراوانی فضل اوست (لیثی، ۱۳۷۶ش، ج ۱: ۴۷۱).

این دقیقاً هم معنی فرمایش دیگری از حضرت است که می‌فرماید:

« وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُصْبِحُ وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ طُؤُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَمُسْتَزِيدًا لَهَا؛ فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَالْمَأْمُورِينَ أَمَامَكُمْ، قَوْضَا مِنْ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ، وَطَوَّوْهَا طَيِّئَ الْمَنَازِلِ »

بدانید، ای بندگان خدای، مؤمن شب را به روز و روز را به شب نمی‌آورد مگر آنکه به نفس خویش بدگمان است و پیوسته بر او عیب می‌گیرد و از طاعت حق، افزونتر از آنچه به جای آورده، از او می‌طلبد. پس، همانند کسانی باشید که پیش از شما بوده‌اند و آنان که در برابر شما مردند و چون مسافران خیمه برکنند و رخت به جای دیگر بردند و دنیا را چون کسی که منازل را طی می‌کند، طی کردند (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ۲۵۱).

می‌دانیم یکی از حجاب‌ها و موانع راه تکامل انسان، حبّ ذات است که عیوبش را در نظرش زیبا و ضعف‌ها را نقاط قوت نشان می‌دهد. بنابراین اگر کسی می‌خواهد راه پیشرفت و کمال را بیابد باید نسبت به خویشتن بدبین باشد و همواره در برابر صفات و اعمال خویش بر کرسی تقد بنشیند تا پرده‌های حبّ ذات را کنار زند و واقعیت خویش را آن‌گونه که هست ببیند. این نکته مهمی است که امام (علیه السلام) در این عبارت کوتاه، طیّ سه جمله بیان فرموده است؛ نخست می‌فرماید: نسبت به خویش بدگمان باش، سپس می‌فرماید: خود را تقد کن و سرانجام می‌افزاید: خود را به کمال مطلوب برسان. در خطبه همّام که صد و ده درس اخلاقی را تشکیل می‌دهد نیز به همین نکته اشاره شده؛ می‌فرماید:

«فَهُمْ لَا تُفْسِهِمْ مُتَّهَمُونَ»

پرهیزگاران کسانی‌اند که خود را متهم می‌سازند (و از خوش‌بینی‌های بی‌جا در مورد صفات و افعال خویش اجتناب می‌کنند) (همان: ۳۰۴)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پایان این عبارت دستور می‌دهد که نگرش شما به دنیا همچون کسی باشد که عمود خیمه را پایین کشیده و بساط خیمه را جمع کرده و به سوی مقصد در حرکت است و منازل میان راه را یکی پس از دیگری طی می‌کند و هرگز دنیا را محلّ اقامت و استقرار نمی‌نگرد؛ بنابراین همچون پیشینیان و گذشتگان (صالح) خود باشید که قبل از شما بودند. آن‌ها شبیه مسافری بودند که عمودهای خیمه را برگرفته و طی طریق می‌کردند (دنیا را گذرگاهی می‌دانستند به سوی سرای جاویدان)

«فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلُكُمْ، وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ. قَوْضَا مِنْ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ، وَطَوَّوْهُا طَوَّيًّا»
(المآزل: همان: ۲۵۱)

چند نکته مهم:

۱- در اسلام، همواره به حسن ظن دستور داده می‌شود؛ ولی چرا در این جا امام به بدگمانی دستور می‌دهد؟ دلیلش روشن است؛ حسن ظن باید درباره دیگران باشد ولی درباره خود انسان که به طور طبیعی حسن ظن افراطی وجود دارد تا آن جا که نقطه‌های ضعف خود را قوت و صفات زشت را گاهی فضایل اخلاق می‌پندارد. به بدگمانی فرمان داده شده تا خویشتن دوستی افراطی تعدیل گردد. باید انسان به نقد خویش بنشیند و بدون اغماض، اعمال و رفتار و اخلاق خود را بررسی کند تا راه کمال و پیشرفت به روی او گشوده شود، درست مانند کسی که از جاده پرخطری عبور می‌کند، هر گاه با دیده خوش بینی به همه چیز نگاه کند به یقین، گرفتار حوادث دردناک می‌شود و اگر با نگاه بدگمانی بنگرد با احتیاط از لابه لای خطرها می‌گذرد و به سر منزل مقصود می‌رسد. باید توجه داشت که نقادی از خویشتن، هرگز با مسأله اعتماد به نفس منافات ندارد. اعتماد به نفس مانند آن است که انسان، سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد و از وجود این سرمایه با خبر باشد؛ این مطلب مانع از آن نمی‌شود که در به کارگیری سرمایه در یک محیط پرخطر، احتیاط‌های لازم را فراموش کند.

۲- امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو الگو فرا راه مخاطبان قرار داده: کسانی که در گذشته دور می‌زیسته‌اند (كَالسَّابِقِينَ قَبْلُكُمْ) و کسانی که در گذشته نزدیک بوده‌اند (وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ) چرا که بررسی زندگی هر یک از این دو گروه، درس‌های آموزنده خاصی دارد.

۳- امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پایان این عبارت دستور می‌دهد که نگرش شما به دنیا همچون کسی باشد که عمود خیمه را پایین کشیده و بساط خیمه را جمع کرده و به سوی مقصد در حرکت است و منازل میان راه را یکی پس از دیگری طی می‌کند و هرگز دنیا را محل اقامت و استقرار نمی‌نگرد؛ اتفاقاً همه مشکلات دنیاپرستان از همین جا سرچشمه می‌گیرد که مرگ را به کلی فراموش می‌کنند و زندگانی خود را در این جهان، عملاً جاودان فرض می‌کنند؛ غافل از این که گاه با چشم خود می‌بینیم چند ثانیه کوتاه از یک زلزله یا یک سیلاب، محصول صدها سال را بر باد می‌دهد و یک منطقه آباد، چنان درهم می‌ریزد که گویی هرگز ساکنانی در آن جا نبوده‌اند.

بنابراین با توجه به مطالب بالا این که به نفس خود بدگمان باشیم، به این معنا نیست که «بیشتر

نیت و قصد انجام کار ما برای غیر خدا و نفس» است، بلکه به این معنا است که مواظب اعمال خود که برای خدا انجام داده‌ایم، باشیم تا گرفتار بعضی از رذیله‌های اخلاقی نشویم که موجب شود اعمال نیک و خوب ما نابود شود و از تکامل و صعود به قرب الهی دور بمانیم، یکی از آن بیماریها و رذیله اخلاقی که موجب چنین خسارتی می‌شود، عجب است.

عجب و خودپسندی عبارت است از این که انسان خود را صاحب کمالات ببیند، آن کمالات را نیز از خود بداند، و به وجود این کمالات در دیگران توجه نداشته باشد و بدین خاطر در نفس خودش احساس رضایتمندی از خود نماید و به خود ببالد و در نتیجه فراموش نماید که او از خودش هیچ ندارد و همه چیزش از خداست.

«عجب» به معنای «خوب انگاشتن» نفس است، بدون آن که شخص توجه به غیر داشته و خود را از دیگران برتر، همسان یا فروتر ببیند. عجب، بزرگداشت خود به لحاظ نعمت و فراموش کردن منعم است؛ در حالی که انسان می‌داند با همه کمالاتی که ممکن است داشته باشد در مقابل عظمت هستی و کمالات آن، سرسوزنی هم به حساب نمی‌آید.

صاحب جامع السعادات در مورد عجب نوشته است: «عجب یکی از هلاک‌کننده‌های بزرگ و از رذیلانه‌ترین ملکات بد اخلاقی است» (نراقی، بی تا، ج ۱: ۳۶۰). رسول خدا ﷺ در مذمت عجب فرموده است: «سه چیز هلاک‌کننده آدمی است (هلاکت به لحاظ حیات انسانی و ایمان)؛ حرصی که اطاعت و پی‌گیری شود، هوای نفسی که تبعیت گردد و عجب انسان نسبت به خودش» (همان: ۳۵۹).

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که دچار عجب شود هلاک می‌گردد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۳۱۳). و در جای دیگری فرموده است: «اگر نبود که خداوند می‌دانست هر آینه گناه، بهتر از عجب است، کاری می‌کرد که هیچ مؤمن به گناه آلوده نشود» (همان). اموری که زمینه عجب را در انسان فراهم می‌آورند، وجود کمالاتی همچون علم و دانش، مال و ثروت، مقام و منصب، قدرت، آبرو، رأی و عقیده، عمل و اطاعت، هوش و ذکاوت، جمال و زیبایی، عقل و امثال آن است. پس این‌جا می‌توان به این سوال پاسخ داد که چرا دیدن فقر خویش و غنای خالق و در نتیجه به دست آوردن محبت حضرت احدیت، باعث زدودن رذیله عجب از قلب ما می‌شود. در توضیح آن می‌توان گفت که آگاهی انسان از فقر خود، ناشی از علم حضوری او به وجود خود است. انسان به خود و محدودیت وجود خود بالاترین آگاهی را دارد. در نگاه اول، این آگاهی در همه انسان‌ها شدید و به یک میزان است ولی به دو دلیل این معرفت نیز دارای مراتبی است: اول آنکه انسان‌های معصیت‌کار و

سرکش، چنان از نفس خویش غافل می‌شوند که گاه ادعای خدایی می‌کنند و فقر و نیازمندی خود را منکر می‌شوند. قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد، آنان همانا فاسقانند (قرآن کریم ۵۹ : ۱۹).

در این آیه فراموشی خداوند سبب خود فراموشی معرفی شده است. خود فراموشی همراه با غفلت، از صفات نفس است. کسی که خود را فراموش کند، فقر و ذلت و نیازمندی خود را نیز فراموش می‌کند، بر خود تکیه می‌کند و خود را در برابر خداوند موجودی مستقل گمان می‌کند که امور خویش را خود می‌تواند تدبیر کند و با استفاده از علم و قدرت خود نیازهایش را برطرف سازد. چنین انسانی از نقص و فقر خویش غافل می‌شود و عامل محبت به کمال، در او نقصان می‌یابد.

دلیل دوم این است که هرکس فقر خود را در مقایسه با کمال الهی، بیشتر و بهتر درک می‌کند. کسی که فقر خود را با غنای خداوند مقایسه کند، عمق و شدت نیازمندی خود را بهتر از هر کسی درک می‌کند؛ زیرا به فقر خود به سبب علم حضوری به خویشتن، آگاه است. چون معرفت انسان‌ها به خداوند دارای مراتب است، معرفت آن‌ها به فقر خویش نیز دارای مراتبی خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت محبت نیز مراتبی دارد، برترین مرتبه محبت و شدیدترین آن، از آن انسان‌هایی است که بیشترین معرفت را به خداوند دارند و در نتیجه بیشترین معرفت را به فقر و نیازمندی خود دارند.

محبت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) به پروردگار متعال معلول دو عامل از عوامل محبت است: محبوب آنان کاملترین موجود هستی است و این که معرفت آنان به فقر خود، بالاترین معرفت است.

۳-۲-۲. زبان مظهر قلب

وجه دیگر نگرش ایجابی کمال در کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، در این روایت ذکر شده است:

كَمَالُ الرَّجُلِ لِيَسْتَحْصِلَ: بِأَصْغَرِيهِ، وَأَكْبَرِيهِ، وَهَيْئَتِيهِ؛ فَأَمَّا أَصْغَرَاهُ فَقَلْبُهُ وَلِسَانُهُ، إِنْ قَاتَلَ قَاتِلَ بَجَنَانٍ، وَإِنْ تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ بِلِسَانٍ، وَأَمَّا أَكْبَرَاهُ فَعَقْلُهُ وَهَمَّتُهُ، وَأَمَّا هَيْئَتَاهُ فَمَالُهُ وَجَمَالُهُ

کمال انسان به شش خصلت است؛ به دو عضو کوچک او و دو چیز بزرگ او و دو هیئت او. دو عضو کوچک او قلب و زبان اوست؛ اگر بجنگد، با قلبش می‌جنگد و اگر سخن بگوید، با زبانش سخن می‌گوید. دو عضو بزرگ او، خرد و همت اوست و دو هیئت او مال و جمال اوست

(صدوق، ۱۳۶۲ش، ج ۱: ۳۳۸).

در توضیح این روایت پرمغز، ناچاریم چندین روایت دیگر از حضرت بیان کنیم تا بتوانیم تا حد امکان به ژرفای معنای آن نزدیک شویم. یک روایت مربوط به رابطه قلب و زبان است:

«الْقَلْبُ خَازِنُ اللِّسَانِ»: قلب خزینه دار زبان است (آمدی، ۱۳۸۱ش: ۳۴)

یعنی زبان باید از قلب دستور بگیرد. در روایت دیگر حضرت می فرماید:

الرَّجُلُ بِجَنَانِهِ (همان: ۳۳)؛ یعنی شخصیت مرد به دل و قلب اوست.

با مقایسه این دو روایت به این نتیجه می‌رسیم که زبان انسان تابع قلب اوست و اگر آدمی بخواهد شخصیتش را حفظ کند، باید مواظب قلب خویش باشد اما این که می‌فرماید اگر بجنگد با قلبش می‌جنگد و اگر سخن بگوید، با زبانش سخن می‌گوید، به چه معناست؟ چه تفاوتی بین زبان و قلب است؟ شاید بتوان گفت که اگر هویت بنیادین انسان به قلب اوست، پس ظهور و نمود آن با زبان است و این ابزار نشان‌دهنده درون؛ اگر به خوبی عمل نکند چه مصیبت‌هایی که می‌تواند برای انسان ایجاد کند، چه در دنیا و چه در آخرت. زبان در دنیا ایجادکننده فتنه‌ها و نزاع‌ها، ریختن آبروی دیگران و اضلال و گمراهی دیگران است و در آخرت عذابی اشد از عذاب دیگر اعضا و جوارح دارد.

«علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن التوفلي، عن السكوني عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يعذب الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئاً من الجوارح فيقول: أرى رب عذبتني بعذاب لم تعدب به شيئاً، فيقال له: خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الأرض ومغاربها، فسفك بها الدم المحرام وانتهب بها المال المحرام وانتهك بها الفرج المحرام، وعزيتي ووجلالتي لأعذبنك بعذاب لا أعذب به شيئاً من جوارحك»

خداوند زبان را با عذابی مجازات می‌کند که هیچ یک از اعضای بدن را عذاب نمی‌دهد، زبان می‌گوید: پروردگار چرا مرا آن طور عذاب دادی که هیچ چیزی را عذاب نداده‌ای؟ پروردگار می‌فرماید: یک کلمه از تو بیرون آمد و رفت به شرق و غرب عالم، پس خون دارای حرمت را ریخت و مال (دیگران) را به حرام غارت کرد و مباشرت حرام انجام داد. به عزت و (جلال) قسم آن چنان تو را عذاب می‌کنم که هیچ یک از اعضای دیگر را عذاب نکرده باشم (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۱۵).

در روایتی دیگر امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید:

«المرء محبوبٌ تحت لسانه»: آدمی در زیر زبان خود پنهان است (شریف‌رضی، ۱۴۱۴ق: ۴۹۷).

منظور از «مرء» (انسان) در اینجا شخصیت و ارزش انسان است و منظور از «مخبوء» (نهفته بودن) در زیر زبان این است که هنگامی که سخن بگوید شخصیت او آشکار می‌شود، چرا که سخن ترجمان عقل و دریچه‌ای به سوی روح آدمی است. هرچه در روح اوست از خوب و بد، والا و پست، بر زبان و کلماتش ظاهر می‌شود. گاه انسان به افرادی برخورد می‌کند که از نظر ظاهر بسیار آراسته و پرابهت هستند اما وقتی که زبان به سخن می‌گشایند، تو خالی بودن آنها مشخص می‌شود و برعکس افرادی هستند که ظاهر آراسته‌ای ندارند اما سخنان آنها سرشار از دانش و حکمت است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به دنبال این جمله می‌فرماید:

«فَرِنَ كَلَامَكَ وَأَعْرَضَهُ عَلَى الْعَقْلِ وَالْمَعْرِفَةِ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ فَتَكَلَّمْ بِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَالْسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ»

حال که چنین است کلام خود را بسنج و بر عقل و معرفت عرضه دار هرگاه رضای خدا در آن است آن را بر زبان جاری کن و اگر غیر از آن است سکوت از چنین سخن گفتنی بهتر است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۸ : ۲۸۵).

جهت درک بهتر این روایت، آن را با روایت دیگری از حضرت مقایسه می‌کنیم که می‌فرماید:

«كَمَالُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَقِيَمَتُهُ فَضْلُهُ»:

یعنی کمال آدمی، خرد اوست و ارزش او، فضل اوست (آمدی، ۱۳۸۱ش : ۵۸۹).

مشابه این روایت، روایت دیگری از حضرت امیر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«كَمَالُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ»: کمال انسان، خرد است (همان).

با مقایسه روایتی که حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: قبل از سخن گفتن، کلام خود را بر عقل عرضه کن و اگر دیدی عقل آن را از لحاظ مرضی خدا بودن تأیید می‌کند آن را بیان کن و در غیر این صورت از گفتن آن صرف نظر کن. با این دو روایت اخیر، به این نتیجه می‌رسیم که زبان معیار سنجش عقل انسان است و اگر کسی بخواهد به رضوان الهی که مقامی بس منیع است برسد باید بر سخن گفتن خویش کنترل داشته باشد و از این جاست که پی می‌بریم چرا در روایات برای عالی‌ترین مقامات اهل ایمان، زندانی کردن زبان سفارش شده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهَا عَلِيٌّ سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابَ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةً لَهُ مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَكَفَّ

غَضَبُهُ وَسَجَنَ لِسَانَهُ وَاسْتَعْفَرَ لِدُنْيِهِ وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ»

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در ضمن وصیتی به آن حضرت فرمود: یا علی (علیه السلام) هفت صفت است که در هر کس باشد ایمان حقیقی را به سر حد کمال رسانده است و درها به رویش باز است کسی که وضویش را به طور کامل بسازد و نمازش را نیکو بخواند و زکات مال خود را بدهد و خشمش را نگه دارد و زبانش را زندانی کند و برای گناهان خود طلب آمرزش نماید و برای خاندان پیغمبرش خیرخواه باشد (صدوق، ۱۳۶۲ ش، ج: ۳۴۵).

بنابراین اگر کسی خواهان کمال است باید از زبان خویش آغاز کند و این است معنای سخن گهربار امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می‌فرماید: کمال انسان به شش خصلت است: به دو عضو کوچک او و دو چیز بزرگ او و دو هیئت او. دو عضو کوچک او قلب و زبان اوست؛ اگر بجنگد، با قلبش می‌جنگد و اگر سخن بگوید، با زبانش سخن می‌گوید. دو عضو بزرگ او، خرد و همت اوست و دو هیئت او مال و جمال اوست.

رابطه زبان و قلب که مشخص شد و آن عبارت بود از این که ظهور فضایل و ردایل قلبی در زبان است و گویا زبان نشان دهنده هر آن چیزی است که در قلب آدمی وجود دارد. اما این که می‌فرماید اگر بجنگد با قلبش می‌جنگد به چه معناست؟ بدون شک می‌توان گفت که محل بروز غضب، قلب انسان است و اگر کسی غضب کند و افعالی از او سر زند یقیناً این حالت ریشه در قلب او دارد و اگر بناست غضب خاموش شود، به هر دلیلی که باشد، این اطفای غضب در قلب اتفاق می‌افتد و آن‌گاه در اعضای دیگر ظاهر می‌شود، پس می‌توان گفت که ریشه افعال آدمی در قلب اوست و این جاست که باید قلب اصلاح شود که غضب بی‌جا نکند و همچنین نسبت به ناهنجاری‌ها بی‌تفاوت نباشد. در نتیجه اگر کسی از لحاظ دل، دلیر و از جهت زبان گویا بود هم از جهت قلب در معرفت خدا و حمایت از یاد او موفق است و هم از لحاظ زبان در نشر معارف دینی و تزکیه نفوس و خدمت به جامعه کامیاب.

به ضرس قاطع می‌توان گفت که سعادت و شقاوت آدمی از قلب او آغاز می‌شود:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بُنُونَ إِلَّا مَنْ آمَنَ أَيُّ اللَّهِ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»

روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد (قرآن کریم ۲۶: ۸۸ - ۸۹).

نتیجه گیری :

با توجه به مطالبی که گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که کمال از منظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذو مراتب می‌باشد و دنیا و آخرت را در برمی‌گیرد، هر چند طبق فرمایش آن حضرت، کمال در دنیا مفقود است و این ناظر به ضیق بودن ظرف وجودی دنیاست نه این که در دنیا هیچ کمالی وجود ندارد، بلکه کمال در حد تمامیتش در دنیا به حد زیادی نیست، چون دنیا آمیخته به نقصان و صیروت است. از طرف دیگر کمال در تفکر آن حضرت بیشتر شامل موارد معنوی می‌شود تا مادی و از میان معنویات، کمالات معرفت‌شناسانه و اخلاقی بیشتر مد نظر است همچون آراستن قلب به فضایل و همچنین کنترل زبان در سخن گفتن، چرا که زبان مظهر قلب آدمی است. علاوه بر این، کمال در تعقل و یا همان خردورزی بروز می‌یابد و اگر کسی در صدد ارتقای کمالات خویش است باید سطح خردورزی خویش را ارتقا دهد. کمال در افراد می‌تواند ظهورات مختلف دیگری داشته باشد همچون همت عالی و به‌دست آوردن مواهب دنیا چون مال و جمال که البته اینها کمالات ظاهری اند ولی بدون شک بالاترین نوع کمال، رسیدن به خداشناسی و التزام عملی به این عالی‌ترین نوع معرفت است، یعنی انقطاع کامل به سوی الله که می‌توان از آن با عنوان فنای فی الله تعبیر کرد، چرا که بریدن کامل از ماسوی الله مستلزم فدا و فنای هرچیز در معبود است.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، شریف رضی، تصحیح: صبحی صالح، قم: مؤسسه دارالهجره.

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه، ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه.
۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، ۱۴۰۳ق، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینییه، ج ۱، قم: مؤسسه سیدالشهدا علیه السلام.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۳۷۵ق، لسان العرب، ج ۱۱، بیروت: دار صادر.
۵. احمد نکری، عبد النبی بن عبد الرسول، ۱۴۲۱ق، دستور العلماء (جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون)، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. امام صادق، جعفر بن محمد، ۱۴۰۰ق، مصباح الشریعه، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۷. آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۸۱ش، غرر الحکم و درالکلم، ترجمه محمدعلی انصاری / تحقیق مهدی انصاری قمی، قم: انتشارات امام عصر علیه السلام.
۸. خمینی، روح الله، ۱۳۶۰ش، سر الصلاة معراج السالکین و صلوه العارفين، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۹. خمینی، روح الله، ۱۳۷۱ش، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷ش، لغت نامه دهخدا، ج ۱۲، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. دیلمی، حسن بن محمد، ۱۳۷۱ش، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۱، قم: انتشارات الشریف الرضی.
۱۲. شجاعی، محمدصادق، ۱۳۸۵ش، دیدگاه های روان شناختی حضرت آیت الله مصباح یزدی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۶۲ش، الخصال، ج ۲ و ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. عمید، حسن، ۱۳۸۹ش، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات راه رشد.
۱۵. قرائتی، محسن، ۱۳۸۷ش، تفسیر نور، ج ۵، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن.
۱۶. قرشی بنایی، علی اکبر، ۱۳۷۱ش، قاموس قرآن، ج ۶، طهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، ج ۱، ۲، ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۸. لیثی واسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶ ش، *عیون الحکم و المواعظ*، تحقیق: حسین حسنی بیرجندی، قم: دارالحديث.

۱۹. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار*، ج ۱، ۶۸، ۷۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۶ ش، *خودشناسی برای خودسازی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (علیه السلام).

۲۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵ ش، *انسان کامل*، تهران: انتشارات صدرا.

۲۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲ ش، *سیری در نهج البلاغه*، تهران: انتشارات صدرا.

۲۳. نراقی، محمد مهدی. بی تا، *جامع السعادات*، بیروت: مؤسسه الاعلمی.

۲۴. نصری، عبدالله، ۱۳۷۸ ش، *فلسفه خلقت انسان*، تهران: اندیشه جوان.

